سردبیر: جواد دلیری
تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴
ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
پیامک: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ – روابط عمومی
نشانی: تهران خیابان خرمشهر– شماره ۲۰۸
صندوق پستی: ۵۳۸۸–۱۵۸۷۵
امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰
چاپ: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی
شرکت چاپ جام‌جم

صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی

ایران
www.iran-newspaper.com

سازمان آگهی‌های روزنامه ایران:
دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶
پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران:
۸۸۵۴۸۸۹۲–۵
میثاقنامه اخلاق روزنامه‌نگاران ایران:
www.ion.ir/news/19949.html

تبریز	تهران	مشهد	اهواز	بندرعباس	یزد	شیراز	رشت
۱۲	۱۷	۱۱	۲۹	۳۲	۲۰	۲۲	۱۸
۲	۵	۳	۱۵	۲۳	۹	۶	۵

سخن روز

امام صادق (ع)

اَقرَبُ ما یَکُونُ العَبدُ إلَی اللهِ وَ هُوَ ساجِدٌ.

نزدیکترین حالات بنده به پروردگار حالت سجده است.

(ثواب الاعمال و عقاب الاعمال)

روایت یک آهنگساز از محمدرضا شفیعی کدکنی

شاهکار شعر و ادبیات ایران

بینامتنیت

هوشنگ کامکار
آهنگساز

انتشار تصحیح جدیدی از تذکره الاولیا از سوی محمدرضا شفیعی کدکنی بهانه‌ای به دست هوشنگ کامکار داد تا از این استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی بگوید.

سال‌های آخر دبیرستان بود که درسنندج با کتاب‌های استاد محمدرضا شفیعی کدکنی بویژه کتاب «در کوچه باغ‌های نیشابور» آشنا شدم. اگر بگویم دیوانه‌وار عاشق این اشعار بودم، اغراق نکرده‌ام. تمامی آن را به‌خاطر داشتم و با خود زمزمه می‌کردم. حتی زمانی که به تهران آمدم و در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران مشغول تحصیل شدم این اشعار را می‌خواندیم. آن زمان هرکسی که ادعای فضل وادب و روشنفکری داشت اشعار استاد کدکنی را می‌خواند و لذت می‌برد. ایشان شخصیت بزرگ و برجسته ادبیات ایران هستند و در واقع صلاحیت صحبت در مورد کارهای ایشان در زمینه ادبیات، شعر، تاریخ هنر ایران و... را ندارم.

علاقه‌مندی من به ایشان بی‌انتهاست و همیشه به این موضوع می‌اندیشیدم که به پاس احترام و قدردانی از استاد کاری انجام بدهم که سرانجام آن آلبوم «کوچ بنفشه ها» بود که بر اساس شعرهایی از استاد «محمدرضا شفیعی کدکنی» به آواز خوانی حمید رضا نوربخش و همخوانی صبا کامکار در مرداد ۹۴

منتشرشد. نکته جالب وبسیار ارزشمند برای من دیدار با استاد شفیعی کدکنی بود. به اتفاق گلی امامی (نویسنده ومترجم) تصمیم گرفتیم پیش از انتشار آلبوم به خدمت ایشان برویم وازاستاد اجازه کسب کنیم. هیچ گاه این دیدار را فراموش نمی‌کنم. شاید این ضرب‌المثل را بارها شنیده باشید« درخت هرچه پربارتر، افتاده‌تر» اما من به چشم با این حقیقت مواجه شده‌ام و این تواضع و فروتنی در وجود ایشان سرشته شده است. بسیار خوشحالم و افتخارمی کنم توانستم کاری خلق کنم با اشعار بزرگمردی که عاشقانه دوست شان دارم و بسیار از او آموختم. درآن دیدار یاد گرفتم انسانی با دانشی بسیار چگونه می‌تواند تا این اندازه متواضع باشد! بزرگی ایشان را می‌ستایم و سرتعظیم فرومی آورم. من با اشعار استاد شفیعی کدکنی روزها زندگی کرده‌ام و همیشه با خود می‌خوانم و زمزمه می‌کنم حتی این روزها. او در یک جمله شاهکار شعر و ادبیات ایران است و مانند او شاید دیگر مادر گیتی نزاید در جهان.

نکوداشت نجفقلی حبیبی، استاد فلسفه دانشگاه تهران برگزار می‌شود

حبیب معرفت

اندیشه

آیین نکوداشت نجفقلی حبیبی، استاد فلسفه دانشگاه تهران و مصحح متون کهن یکشنبه ۸ اردیبهشت ساعت ۱۷ تا ۱۹ در خانه اندیشمندان علوم انسانی به نشانی خیابان نجات‌اللهی (ویلا)، نبش خیابان ورشو، سالن فردوسی برگزار می‌شود. در این نشست غلامرضا اعوانی، سید کاظم اکرمی، حسن بلخاری، محسن رهامی، حسین سلیمی، رضاصالحی امیری، غلامرضا ظریفیان و آیت‌الله غیاث‌الدین طه محمدی حضور دارند و درباره این پژوهشگر فلسفه و مصحح سخنرانی می‌کنند و از «حبیب معرفت» نیز رونمایی خواهد شد. نجفقلی حبیبی، فرزند علیقلی، در سال ۱۳۲۰ در خوانسار به دنیا آمد. او تحصیلات حوزوی خود را - از ابتدایی- صرف و نحو و معانی بیان (جامع المقدمات، سیوطی، مغنی و مطول) تا سطح (رسایل و مکاسب) در سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۹ در خوانسار، بروجرد، اراک و تهران پشت سر گذاشت. حبیبی، دیپلم خود را در سال ۱۳۳۹ از دبیرستان دارالفنون تهران اخذ کرد و در سال ۱۳۴۲ از دانشکده معقول ومنقول (الهیات فعلی) فوق دیپلم گرفت. وی به ترتیب در سال ۱۳۴۴ مدرک کارشناسی، در سال ۱۳۴۸ کارشناسی ارشد و در سال ۱۳۵۶، دکترای خود را در رشته فلسفه و حکمت اسلامی از دانشگاه الهیات تهران اخذ کرد. از دکتر نجفقلی حبیبی که نزدیک به ۳۰ مسئولیت اجرایی و علمی و عضویت در انجمن‌های معتبر علمی را در کارنامه خود دارد، تاکنون بیش از ۳۰ رساله، مقاله و کتاب منتشر شده است.

کوتاه نوشت‌های سفر به افغانستان (۴)

مسافر کابل

سفرنامه | احمد سوادکوهی

■ **شهرخدا**

وقتی وارد کابل می‌شوی، احساس می‌کنی که انگار خداوند درخت آفرینش را در این شهر تکانده است. مردمانی بیش از ۵۰ قوم در آن سکنی دارند. باد موافق فرهنگ‌های رنگارنگ، در این شهر خدا، وزیدن گرفته است. تجلی این رنگارنگی را می‌توان در بازارهای محلی این شهر، بخوبی مشاهده کرد. مردم افغانستان ساده و مهربانند. با وجود ۴۰ سال جنگ، باز هم دست گشاده و قلبی بزرگ دارند. اثرات مخرب تجاوز خارجی و نزاع‌های قومی، در ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی این جامعه، رسوب کرده است. با همه اینها، زندگی با جسارت تمام در این شهر که هر لحظه آن آبستن حوادث است، جریان دارد. مردمی پرتلاش اما کم توقع، زندگی را عاشقانه می‌نوشند.

شاید تصور کنید که بیش از چهار دهه جنگ و خونریزی از مردم افغانستان، انسان‌هایی سرد و بی‌روح ساخته است اما این گونه نیست. اینان از هر فرصتی برای خوشی و شاد بودن استفاده می‌کنند. شاید لوازم شاد بودن اینان استاندارد بالایی نداشته باشد اما روح لطیف و قلب مهربانشان بر همه کاستی‌ها فایق می‌آید. کابل آب لوله کشی برای آشامیدن ندارد. آب چاه برای شست و شو و نظافت است و آب آشامیدنی را باید از فروشگاه‌ها تهیه کرد. گاز هم داستان مشابه آب است. برای همین شماری از شهروندان کابل، به‌کار توزیع آب و گاز اشتغال دارند. رودخانه کابل، شهر را به دو قسمت تقسیم کرده است - البته مردم اینجا رودخانه را دریا می‌گویند- همان مسائلی که در ایران موجب سیل شد در کابل هم صدق می‌کند. مانند تجاوز به حریم رودخانه و... چندی پیش سیل خسارات زیادی به غرب کابل وارد کرد تا جایی که رئیس جمهوری غنی با حضور در مناطق سیل زده، متجاوزان به حریم رودخانه را تهدید به شدت عمل توسط دولت کرد. اگرچه نمی‌شود به آمار در افغانستان تکیه کرد اما بر اساس برآیند اعلام‌ها، جمعیت کابل حدود ۴ میلیون است. بعد از هزیمت طالبان و ورود نیروهای خارجی، بسیاری از مردم افغانستان از ولایات مختلف برای کار و زندگی بهتر، به کابل آمدند و این موجب افزایش جمعیت پایتخت افغانستان شد. ذهنیت مردم جهان از افغانستان و مرکز آن کابل، بر اساس انگاره سازی‌های رسانه‌های غربی است؛ رسانه‌هایی که اغلب از منابع دیپلماتیک اخبار خود را دریافت می‌کنند، از دیپلمات‌هایی که با دیوارهای بتنی برای خود دژی ساخته‌اند و خود اسیر دژ ترس خود شده‌اند. به‌عنوان یک ایرانی، صادقانه و با قلبم می‌گویم که کابل همه شور زندگی است. منکر عملیات‌های تروریستی نیستم اما این شهر آنقدر جذابیت دارد، آنقدر عشق و محبت در آن جاری است که فراموش می‌کنی جنگی هم درکار است. کابل آغوشش برای همه باز است. به کابل سفر کنید و رنگ خدا را ببینید. پنجمین قسمت این سفرنامه را به معرفی مناطق و ساختار شهری پایتخت افغانستان اختصاص می‌دهم.

(ادامه دارد)

عکس: عبدالرئوف نیازی | محله «ده افغانان» در شهر کابل پایتخت افغانستان

خبر آخر

چند تغییر در جوایز سینمایی «اسکار»

هیأت‌مدیره آکادمی اسکار در جدیدترین جلسه خود از تغییراتی در روند برگزاری این جوایز سینمایی از جمله تغییر نام شاخه بهترین فیلم خارجی خبر داد. به گزارش ایسنا به نقل از اسکرین، در این جلسه که سه‌شنبه برگزار شد اعضای هیأت‌مدیره آکادمی در نهایت تصمیم گرفتند نام شاخه بهترین فیلم خارجی جوایز سینمایی اسکار را به شاخه «بهترین فیلم بین‌المللی» تغییر دهند. تغییر در نام این شاخه از جوایز سینمایی اسکار با تغییرات دیگری در قوانین از جمله فرآیند معرفی فیلم یا الزامات واجد شرایط بودن برای حضور در این بخش همراه نخواهد بود. بهترین فیلم بین‌المللی همچنان به‌عنوان اثری تعریف می‌شود که در کشوری خارج از امریکا با دیالوگ‌هایی عمدتاً غیرانگلیسی ساخته شده باشد و می‌تواند آثار انیمیشن و مستند را نیز شامل شود و در هر دوره نیز هر کشور می‌تواند یک فیلم به‌عنوان نماینده خود انتخاب کند. نود و دومین دوره جوایز سینمایی اسکار در تاریخ ۹ فوریه ۲۰۲۰ (۲۰ بهمن) برگزار می‌شود.

پل شریدر، نویسنده فیلمنامه «راننده تاکسی» در نشست خبری جشنواره بین‌المللی فیلم فجر:

به امریکایی بودنم افتخار نمی‌کنم

جشنواره

«ایران»: فیلمنامه نویس «راننده تاکسی» به تهران می‌آید؛ رضا میرکریمی در نشست خبری سی‌و هفتمین جشنواره جهانی فیلم فجر با اعلام این مطلب از حضور پل ژوزف شریدر خبر داده بود. چند روز بعد این فیلمنامه‌نویس و کارگردان مطرح سینمای امریکا تصویری از خودش در میدان نقش جهان اصفهان منتشر کرد و نوشت: «من در میدان نقش جهان اصفهان هستم. این‌جا آنقدر پر از احساس و بینش است که مدتی طول می‌کشد با آن کنار بیایم.» سه‌شنبه سوم اردیبهشت ماه بالاخره پل شریدر در پردیس سینمایی چارسو آفتابی شد و در نخستین مصاحبه‌اش در ایران اعلام کرد: «الیور استون به من توصیه کرد دعوت جشنواره جهانی را بپذیریم و مرا ترغیب کرد که به ایران بیایم.» او صبح روز چهارشنبه چهارم اردیبهشت هم با حضور در سالن شماره یک پردیس سینمایی چارسو مقابل نمایندگان رسانه‌های خبری نشست و از سینمای کیارستمی و فرهادی تا سیاست ترامپ و تحریم علیه ایران سخن گفت.

آشنایی شریدر با سینمای ایران و فیلم‌های ایرانی و مقایسه آن با آنچه که به عنوان سینمای خاورمیانه مطرح است از جمله سؤالات مطرح شده در این نشست بود که فیلمنامه نویس «آخرین وسوسه مسیح» در این باره توضیح داد: «برای بیشتر ما در غرب آشنایی با سینمای ایران با کیارستمی شروع شد و با آقای اصغر فرهادی ادامه پیدا کرد. یکی از دوستان من گادفری چشایر (منتقد امریکایی) که در حال نوشتن کتابی درباره سینمای ایران است در یکی دو سال گذشته چندین فیلم از سینمای ایران را به من معرفی کرده که ببینم.»

نویسنده «گاو خشمگین» در بخش دیگر این نشست در پاسخ به سؤالی درباره شناخت او از سینمای بدنه ایران با اعلام این نکته که بیشتر فیلم‌های بین‌المللی که در چرخه هستند را دیده است درباره پناهی، کیارستمی و فرهادی گفت: « من کیارستمی را سیاسی ندیدم.

فیلم‌های اصغر فرهادی هم سیاسی نیستند. ولی می‌دانم فیلم‌های سیاسی جذابی می‌شود اینجا ساخت.»

در بخش دیگر این نشست درباره دولت ترامپ و تحریم‌های جدیدی که علیه ایران وضع شده سؤال شد و کارگردان فیلم «قانون جنگل» در این باره گفت: «در حال حاضر در دورانی قرار داریم که خیلی نمی‌توان به امریکایی بودن افتخار کرد. من در گذشته و حتی در دوران جنگ ویتنام به امریکایی بودنم افتخار می‌کردم اما اکنون نه. دولتی در امریکا خواهان تغییر رژیم ایران و دستیابی به منافع نفتی شماست و از سویی هم شاید می‌خواهد ایران جور دیگری باشد. تأثیر هنرمندان در این روند نسبت به تأثیر حکومت‌ها اندک است و ما باید هر کاری از دستمان بر می‌آید، انجام دهیم اما این وضعیت عذاب آور است.» هشتگ MeToo و تأثیر این جریان بر سینمای هالیوود آخرین پرسش مطرح شده در این نشست بود که شریدر در پاسخ به آن گفت: «سؤال بسیار بزرگی به عنوان سؤال آخر پرسیدید. باید عرض کنم این اتفاقی که افتاده و موجی که ایجاد شده مانند پاندولی است که فعلاً دارد می‌رود و بعد بازمی‌گردد.

فعلاً باید صبور باشیم و بعد قضاوت کنیم ولی مسأله سوءاستفاده از بانوان چیزی است که از ابتدای خلقت بشر وجود داشته است. این هشتگ، اتفاق خوبی است که باعث می‌شود تعادل موجود را بهم بزنند.» پل ژوزف شریدر فیلمنامه‌نویس و کارگردان مطرح سینمای امریکا صحبت‌هایش را البته با این صحبت‌ها درباره تجربه حضورش در ایران به پایان برد: «قبل از اینکه به ایران بیایم در فیس‌بوکم یک پست گذاشتم و نوشتم که دارم به ایران می‌آیم.

می‌خواستم هر روز مطلبی درباره تجربه حضورم در ایران منتشر کنم، ولی متوجه شدم نظرم هر روز در حال تغییر است بنابراین تصمیم گرفتم وقتی باز می‌گردم نظراتم را درباره این سفر بنویسم.»

شوخی بهارستانی

فوبیای اجتماعی

طنز

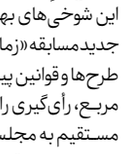

شهاب پاک‌نگر

چند وقت قبل نمایندگان مجلس آمدند و با چاشنی سه چهار فوریت، طرح تحریم شرکت «آیفون» را رسانه‌ای کردند. مدیران اپل بعد از شنیدن این خبر حال‌شان خیلی بد شد و گفتند «ای بابا یعنی ما فقط می‌تونیم به ایرانی‌ها آی‌پد بفروشیم؟ نکنه اون گوشی که راحت از جیب در میاد کل بازار رو بگیره دستش؟!» اما یک دفعه آقای علیرضا رحیمی، نماینده تهران آمد و گفت این طرح بیشتر شبیه یک «شوخی بهارستانی» است.

یعنی ما قبلاً فکر می‌کردیم که کلاً شوخی‌ها به شوهرعمه‌ای و پسرانه و... تقسیم می‌شوند که یک دفعه دیدیم ای دل غافل! بهارستانی‌ها هم برای خودشان شوخی دارند، فقط فرقش با مال ما این است که طنز نویس جماعت با ترس و لرز یک ستون می‌نویسد که با حق التحریرش بتواند نهایت دویست سیصد گرم گوشت بخرد و بخورد، ولی هر شوخی بهارستانی، حدود سیصد چهارصد میلیون تومان هزینه دارد.

احتمالاً فرآیند شکل‌گیری این شوخی بهارستانی به این شکل است که صبح یکی از نمایندگان می‌آید و به دوستانش می‌گوید «بچه‌ها امروز خیلی بی‌حالین! یه شوخی خیلی باحال دارم براتون!» بعد لایحه حمایت از حقوق کودکان و نوجوانان را می‌آورد و می‌گوید «امروز اینو تصویب بکنیم؟!» و همکاران همگی باهم در حالی که از شدت خنده دلشان را گرفته‌اند، می‌گویند «از دست تو! ده ساله داری این شوخی رو می‌کنی ولی هیچ وقت تکراری نمی‌شه!». البته ما اصلاً با اینکه مجلسی‌ها شوخی‌های خاص خودشان را داشته باشند مشکلی نداریم و حتی می‌خواهیم پیشنهاد بدهیم یک روز آقای آذری جهرمی را به بهانه استیضاح دعوت کنند مجلس، بعد ایشان با کلی گزارش از عملکرد وزارت ارتباطات بیایند در صحن علنی، یک دفعه یکی از نمایندگان پخی بزند زیر خنده و بگوید «می‌خواستیم یه وزیر دیگه رو استیضاح کنیم، آدرس رو اشتباه فرستادیم! حالا تا اینجا اومدی بیا یه فیلتر شکن خوب بریز! چند وقته این خرگوشه اصلاً خوب کار نمی‌کنه!» و بعد نمایندگان به این شوخی نابِ بهارستان بلند بلند بخندند. حتی مجلسی‌ها می‌توانند این شوخی‌های بهارستانی را خیلی هدفمندتر اجرایی کنند و دور جدید مسابقه «زمانی برای خندیدن» را ببرند بهارستان. آنجا بیایند طرح‌ها و قوانین پیشنهادی‌شان را مطرح کنند و با کمک یک ستاره مربع، رأی‌گیری را انجام دهند. طرح هرکس هم بیشتر رأی آورد، مستقیم به مجلس یازدهم راه پیدا کند. به هرحال نمایندگان که شوخی شوخی قوانین را تصویب می‌کنند و ما جدی جدی در فشار اقتصادی زندگی می‌کنیم، حداقل این وسط کنداکتور برنامه‌های سیما هم یک جوری پر می‌شود.

بهارکتاب

چشم‌هایش

چشمهایش شاخص‌ترین اثر بزرگ علوی است. این کتاب روایت یکی از دوستداران نقاش معروفی به‌نام «ماکان» است که به‌دنبال راز مرگ مشکوک استاد در تبعید است. در خلال داستان آقای ناظم همان دوستدار استاد حدس می‌زند که راز مرگ استاد در یکی از تابلوهای ایشان که به خط خود استاد «چشمهایش» نامیده شده و در شخصیت مدل این اثر نهفته است. پس از آن سعی می‌کند با پیدا کردن زن به تصویر کشیده شده در تابلو به این راز دست پیدا کند و برای این کار ناظم مدرسه نقاشی‌ای می‌شود که آثار ماکان در آن به نمایش درآمده است. در ادامه با پیدا شدن فرنگیس پرده از راز مرگ ماکان برداشته می‌شود. بزرگ علوی در این رمان روش استعلام و استشهاد را به کار برده، روشی که چند اثر دیگر او را نیز شکل داده است. این شیوه بیشتر در ادبیات پلیسی معمول است. یعنی کنار هم نهادن قطعات منفصل یک ماجرای از دست رفته و ایجاد یک طرح کلی از آن ماجرا به حدس و قرینه. بدین ترتیب یک واقعه گذشته به کمک بازمانده‌های آن نوسازی می‌شود. نثر منظم و سیال نویسنده در قیاس با معاصرانش بسی امروزی می‌نماید. این کتاب از آثار معدود فارسی است که در مرکز آن یک زن با تمام عواطف و ارتعاشات روانی و ذهنی قرار گرفته است. استاد ماکان نقاش بزرگ که یک مبارز سیاسی علیه دیکتاتوری رضا شاه است در تبعید درمی‌گذرد. یکی از آثار باقی‌مانده از او، پرده‌ای است به‌نام «چشمهایش»، چشم‌های زنی که گویا راز را در خود پنهان کرده است. راوی داستان که ناظم مدرسه و نمایشگاه آثار استاد ماکان است، سخت کنجکاو است راز این چشم‌ها را دریابد. بنا بر این سعی می‌کند زن در تصویر را بیابد و از ارتباط او با استاد ماکان بپرسد. پس از سال‌ها ناظم، زن مورد نظر را می‌یابد و در خانه او با هم گفت‌وگو می‌کنند. زن به او می‌گوید که او دختری از خاندانی ثروتمند بوده است و به خاطر زیباییش توجه مردان بسیاری را جلب خود می‌کرده اما آنها برای او سرگرمی‌ای بیش نبودند و تنها استاد ماکان بود که توجهی به زیبایی و جاذبه‌اش نداشته است. زن برای جلب توجه استاد با تشکیلات مخفی سیاسی زیر نظر استاد همکاری می‌کند اما استاد نه فداکاری او را جدی می‌گیرد و نه احساسات و عشق او را درمی‌یابد. در آخر استاد توسط پلیس دستگیر می‌شود و زن به درخواست ازدواج رئیس شهربانی که از خواستاران قدیمی او بوده است به شرط نجات استاد از مرگ پاسخ مثبت می‌دهد. استاد به تبعید می‌رود و هرگز از فداکاری زن آگاه نمی‌شود. در تبعید پرده چشم‌هایش را می‌کشد، چشم‌هایی که زنی مرموز اما هوس‌باز و خطرناک را نمایان می‌کند. زن می‌داند که استاد هرگز او را نشناخته است و این چشم‌ها از آن اونیست.